



Irano-Islamic Research in Politics, Vol.4, No1, 29-56.

Akhundzadeh and Forms of Governance: From Constitutional Monarchy to Republican Ideals¹

Majid Sattarian²

Ali Akbar Gorji Azandariani³

Abstract

Mirza Fath-Ali Akhundzadeh's reflections on forms of government—despite their significance in the historical evolution of public law concepts in Iran—have seldom been examined in a systematic manner within the framework of legal studies. As one of the first Iranian intellectuals influenced by European political and philosophical developments and shaped by his experience of life in Tbilisi, Akhundzadeh launched a fundamental critique of traditional structures of political power in Iran. In his critical treatises and political correspondences, he articulated key concepts such as the rule of law, limitation of sovereign power, the separation of religion and state, and public participation in governance. Drawing on modern rationality, he challenged the foundations of autocratic rule and sought to present alternatives to it. Among the political forms he discusses, constitutional monarchy and republicanism are most prominently featured. This study adopts a descriptive approach to reexamine Akhundzadeh's views on these two forms of government through the lens of public law theory. In Akhundzadeh's thought, "monarchy" is not merely a reference to the institution of kingship but is conceptually equivalent to political sovereignty, which he interprets as encompassing both internal and external dimensions. In the external domain, he assigns absolute priority to national independence and the rejection of foreign domination—so much so that he occasionally favors domestic despotism over foreign control. This stance reveals a conceptual hierarchy in which national sovereignty is privileged over civil liberties. Internally, while he acknowledges the political necessity of centralized power within the monarchy, he views clerical influence in governance as a corrosive force and calls for the complete exclusion of the clergy from political affairs. For Akhundzadeh, religious rule is not only inefficient but constitutes the principal

¹. Received: 04/03/2025; Accepted: 15/04/2025; Printed: 15/04/2025

². MA. in Public Law, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran (Corresponding Author). majid.sattarian1998@gmail.com

³. Associate Professor, Department of Public Law, Faculty of Law, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran. Gorji110@yahoo.fr

obstacle to political rationality and modernization. In his treatment of constitutionalism, Akhundzadeh gestures toward the necessity of limiting monarchical power through statutory law and representative institutions. However, his discussion remains cursory and lacks institutional and legal coherence. His endorsement of legalism is not grounded in jurisprudential philosophy but rather in political ethics and public rationality, aimed primarily at preventing the abuse of power. He highlights financial corruption as one of the most pernicious outcomes of unrestrained authority, thereby framing the limitation of monarchical power as a pragmatic response to systemic governmental corruption. Nevertheless, he stops short of offering a concrete institutional blueprint for constitutional governance; his insights remain largely idealistic and critical rather than doctrinally structured. Regarding republicanism, although Akhundzadeh does not elaborate extensively, he identifies it as a progressive form of government predicated on broad public participation. For him, republicanism is not merely a political structure but a means of counterbalancing power and rejecting theocratic rule. He explicitly argues that Islamic Shari'a is incapable of constraining political authority, since it is itself an instrument of power and thus incompatible with an autonomous civil government. From this perspective, republicanism in Akhundzadeh's thought carries a distinct secular connotation and reflects a broader project aimed at the full institutional separation of religion and state. An analysis of Akhundzadeh's writings reveals that although his reflections on these matters are dispersed and unsystematic, they nonetheless carry significant implications for the legal-political discourse on sovereignty, law, power, and corruption. His thought offers critical insight into the historical development of foundational concepts in Iranian public law, such as the rule of law, separation of powers, national independence, and the relationship between religion and the state. In this regard, Akhundzadeh's works may be seen as among the earliest theoretical attempts to transcend traditional autocracy and to envision a legal and rational political order grounded in law, public participation, and modern political rationality. While his writings lack the systematicity and theoretical rigor of formal legal doctrine, their historical and intellectual role in shaping modern Iranian public law is undeniable. Attention to his thought is therefore indispensable not only from the standpoint of political philosophy but also as a contribution to reconstructing the theoretical foundations of contemporary public law in Iran.

Keywords: Mirza Fathali Akhundzadeh, Public Law, Constitutional Monarchy, Republic, Separation of Religion and State, Limitation of Power.



سیاست پژوهی اسلامی ایرانی، سال چهارم، شماره اول (پیاپی سیزدهم) بهار ۱۴۰۴، ۵۶-۲۹.

آخوندزاده و اشکال حکومت: از سلطنت مشروطه تا ایده‌های جمهوری خواهانه^۱

مجید ستاریان^۲

علی اکبر گرجی ازندریانی^۳

چکیده

اندیشه‌های میرزا فتحعلی آخوندزاده درباره اشکال حکومت یکی از مباحث کم‌تر کاوش‌شده در مطالعات حقوقی است. او که از منتقدان جدی استبداد و نفوذ نهادهای مذهبی در سیاست بود، در آثار خود به دو شکل حکومتی سلطنت مشروطه و جمهوری اشاره دارد. این پژوهش با رویکردی توصیفی تلاش دارد تا دیدگاه‌های وی را پیرامون این دو شکل حکومت از منظر حقوقی بررسی کند. آخوندزاده در تبیین مفهوم سلطنت، آن را معادل حاکمیت در نظر می‌گیرد و بر دو بُعد داخلی و خارجی آن تأکید دارد. از دید او، استقلال خارجی مقدم بر هر چیز است، تا جایی که استبداد داخلی را بر سلطه بیگانه ترجیح می‌دهد. در بُعد داخلی نیز بر تمرکز قدرت در نهاد سلطنت و حذف نفوذ روحانیون اصرار دارد. در بحث مشروطیت، هرچند به ضرورت تحدید قدرت سلطنت از طریق قانون و پارلمان اشاره می‌کند، اما این مباحث را تنها به صورت گذرا مطرح کرده است. او همچنین به آثار تحدید قدرت بر حوزه امر عمومی پرداخته و فساد دولتی، به ویژه فساد مالی، را از پیامدهای تمرکز نامحدود قدرت می‌داند. در باب جمهوری، مشارکت عمومی در حکومت را مورد توجه قرار داده اما تنها به این نکته بسنده می‌کند که شریعت قادر به تحدید قدرت نیست. این پژوهش نشان می‌دهد که هرچند مباحث آخوندزاده در این زمینه محدود و گذراست، اما مطالعه آن‌ها برای درک روند تحول مفاهیم حقوقی در ایران و جایگاه حکومت قانون ضروری است.

واژگان کلیدی: میرزا فتحعلی آخوندزاده، حقوق عمومی، سلطنت مشروطه، جمهوری، تفکیک دین و دولت، تحدید قدرت.

۱. تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۱۲/۱۴؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۱/۲۶؛ تاریخ چاپ: ۱۴۰۴/۱/۲۶

۲. دانش‌آموخته کارشناسی ارشد حقوق عمومی دانشگاه شهید بهشتی (نویسنده مسئول).

majid.sattarian1998@gmail.com

۳. دانشیار دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی تهران. Gorji110@yahoo.fr

مقدمه

میرزا فتحعلی آخوندزاده از نخستین متفکرانی است که در دوره قاجار به طور جدی به مفاهیم حکومت، قانون و حاکمیت پرداخت. او منتقد استبداد و نفوذ نهادهای مذهبی در سیاست بود و تلاش کرد تا مفاهیمی همچون سلطنت، مشروطه و جمهوری را بازتعریف کند. با این حال، اندیشه‌های او بیشتر از منظرهای تاریخی، فلسفی و اجتماعی بررسی شده و کمتر مورد واکاوی حقوقی قرار گرفته است. در حالی که تحلیل آرای او از دیدگاه حقوق عمومی می‌تواند به درک بهتر تحول حکومت در ایران کمک کند.

با وجود مطالعات متعدد درباره متفکران عصر مشروطه، اغلب این پژوهش‌ها بر جنبه‌های سیاسی و اجتماعی تأکید داشته و کمتر به مبانی نظری حکومت پرداخته‌اند. اندیشه‌های آخوندزاده درباره اشکال حکومت، به ویژه به دلیل سبک بیان خاص و انتقادهای صریح او، در چارچوبی نظام‌مند بررسی نشده است. این در حالی است که مفاهیمی همچون حاکمیت، تحدید قدرت و مشارکت عمومی ملت، در اندیشه او جایگاه مهمی دارند و می‌توانند از منظر حقوق عمومی مورد توجه قرار گیرند.

پیشینه پژوهشی در این زمینه بسیار محدود است. برخی منابع، از جمله آثار فریدون آدمیت، داوود فیروی و سیدجواد طباطبایی، به اندیشه‌های آخوندزاده اشاره کرده‌اند، اما نگاه مستقلی از منظر حقوقی به او نداشته‌اند (فیروی، ۱۳۹۹؛ طباطبایی، ۱۳۹۸). مقالات دکتر فردین مرادخانی نیز از معدود پژوهش‌های مرتبط، بیشتر به مفهوم قانون در اندیشه او پرداخته‌اند (مرادخانی، ۱۴۰۲). با این حال، هیچ‌یک از این آثار تحلیل جامعی درباره آرای حقوقی آخوندزاده ارائه نکرده‌اند و از این نظر جای بحث فراوانی در این زمینه وجود دارد.

در این میان، مفاهیمی مانند سلطنت و مشروطیت در اندیشه او اهمیت دارند، اما باید توجه داشت که او از اصطلاحات متعددی برای بیان این مفاهیم استفاده کرده است. در آن دوران، مفاهیمی چون «سلطنت عموم

مردم»، «دولت مقیده»، «نظم قانونی» و «دولت مسئول» رواج داشتند که متفکران آن عصر، هر یک با تعاییر متفاوت به کار می‌بردند. آخوندزاده نیز در این خصوص تأملاتی داشته و اصطلاح «اداره و سلطنت قونسی‌توتسی» یا «سلطنت معتدله» را برای بیان دیدگاه خود به کار برده است، اما درباره واژه جمهوری به صراحت از هیچ اصطلاحی استفاده نکرده است. لذا در این پژوهش سعی بر آن بود که با بررسی از آثار آخوندزاده، این مفهوم را کشف کرده و آن را در قالب یک مقاله عرضه کرد.

بنابراین پژوهش حاضر بر آن است که آرای آخوندزاده را درباره اشکال حکومت، یعنی سلطنت مشروطه و جمهوری، بررسی کند. روش این پژوهش نیز توصیفی است و تلاش دارد تا مفاهیم مدنظر آخوندزاده را بدون ورود به تحلیل‌های گسترده، با دقت و وضوح تبیین کند. همچنین، هدف آن است که جایگاه اندیشه‌های او در بستر تحول مفاهیم حقوقی مشروطه بررسی شده و زمینه‌ای برای پژوهش‌های آینده در این حوزه فراهم شود. لذا سؤالاتی که برای تحقیق حاضر در نظر گرفته می‌شود، عبارت‌اند از دیدگاه میرزا فتحعلی درباره اشکال حکومت چیست و دیگری آثار حقوقی منتج از این مباحث در تقویت نظام حقوقی ایران چه مواردی را شامل می‌شود. در این راستا، ابتدا به مفهوم حکومت و اشکال آن در اندیشه آخوندزاده پرداخته خواهد شد، سپس چگونگی تحدید قدرت در این دو شکل حکومتی بررسی و در نهایت، به آثار حقوقی اندیشه وی جهت تقویت نظام حقوقی ایران اشاره می‌شود.

سلطنت مشروطه

درباره سلطنت مشروطه، آخوندزاده ترکیبی از اقتدار سلطنتی و محدودیت قانونی آن را به تصویر می‌کشد. او در عین حال که به دنبال تثبیت استقلال کشور و تأمین اقتدار نهاد سلطنت در برابر تهدیدات خارجی است، تلاش دارد از تمرکز بیش از حد قدرت در دست فرد جلوگیری کند. سلطنت در اینجا به عنوان نماد اقتدار ملی، مسئولیت ایجاد انسجام داخلی و مقابله با مداخلات خارجی را بر عهده دارد. از سوی دیگر، مشروطه، با ابزارهایی

همچون قانون و نظارت‌های نهادی، قدرت سلطنت را در خدمت منافع عمومی قرار می‌دهد.

با این حال، باید اشاره کرد که این بخش از اندیشه آخوندزاده، علی‌رغم ارزشی که به عنوان نخستین تلاش‌ها برای مفهوم‌پردازی سلطنت مشروطه در ایران دارد، انسجام کافی ندارد؛ یعنی اندیشه‌های وی در این حوزه، بیشتر تلاشی پراکنده است تا یک نظام فکری کامل. با این وجود، ارائه چنین ایده‌هایی در شرایط تاریخی آن دوره، نشان‌دهنده درک ارزشمند آخوندزاده از ضرورت تغییرات نهادی در ایران است، حتی اگر این ایده‌ها به لحاظ نظری هنوز به تکامل نرسیده باشند. در ادامه، ابتدا به بررسی سلطنت به عنوان مرجع اقتدار در عرصه‌های داخلی و خارجی پرداخته و سپس بر مشروطه و ممانعت از تمرکز قدرت در دست فرد تأکید می‌شود.

سلطنت به مثابه مرجع اقتدار

گرچه میرزا فتحعلی آخوندزاده مستقیماً از این اصطلاحات بهره نبرده، اما از خلال نوشته‌ها، نامه‌ها و طرح‌های اصلاحی او می‌توان استنباط کرد که سلطنت نزد وی نه صرفاً شکلی از حکومت، بلکه نقطه تمرکز و مرجع اقتدار سیاسی است. این برداشت، خوانشی معاصر و نظری از اندیشه‌ی آخوندزاده است که بر اساس آن، سلطنت در مقام نهادی که اقتدار سیاسی از آن نشئت می‌گیرد، قابل فهم و تحلیل می‌شود. نهایت چیزی که می‌توان از خلال اندیشه‌های وی برداشت نمود این است که می‌گوید: «دولت ایران قدرت، قوت و عظمت قدیمه خود را محال است دوباره به دست آورد مگر به تربیت ملت» (آخوندزاده، ۱۴۰۰، ج ۱، ۴۲۹). بنابراین منظور از عنوان این بند، همان چیزی است که از آن تحت عنوان «حاکمیت»^۱ و یا «انحصار استفاده مشروع از زور» یاد می‌کنند (قاضی شریعت‌پناهی، ۱۳۹۸، ۱۸۰).

با توجه به این توضیحات، بند مزبور به طور خاص به دو جنبه از اندیشه آخوندزاده می‌پردازد: اقتدار خارجی و اقتدار داخلی. سلطنت، به عنوان نهادی

¹ Sovereignty

که نماد استمرار تاریخی و محور اقتدار در نظام سیاسی مشروطه است، باید بتواند در دو عرصه اصلی ایفای نقش کند. در حوزه خارجی، هدف اصلی حفظ استقلال کشور و مقابله با تهدیدات و مداخلات دیگر دولت‌هاست. در این زمینه، آخوندزاده اشاره‌ای کوتاه دارد و از پرداختن به جزئیات بیشتر خودداری کرده است. به نظر می‌رسد تمرکز وی در این جنبه بیشتر بر ضرورت حضور یک سلطنت مقتدر برای تأمین استقلال ملی بوده، اما تدوین یک طرح دقیق در این زمینه به چشم نمی‌خورد.

در مقابل، بحث اقتدار داخلی در اندیشه او از وضوح بیشتری برخوردار است. آخوندزاده سلطنت را به‌عنوان مرجع نهایی اقتدار در داخل کشور تصور می‌کرد؛ نهادی که باید برتری قانونی داشته باشد و توانایی حل و فصل تضادهای داخلی را دارا باشد. او زمانی که مستشارالدوله به معاونت وزارت عدلیه منصوب شد، در نامه‌ای به وی، بخشی از دیدگاه‌های خود را در این خصوص بازگو کرد. این نامه نشان‌دهنده تأکید او بر ضرورت وجود نهادی است که بتواند با ایجاد انسجام درونی، جامعه را از استبداد و تعصب مذهبی رها کند و زمینه را برای اجرای قوانین عادلانه فراهم کند. این دو جنبه، پایه‌هایی هستند که آخوندزاده برای نقش سلطنت در نظام مشروطه خود تصور کرده بود.

اقتدار خارجی

آخوندزاده در نگاه خود به اقتدار خارجی سلطنت، بر اهمیت استقلال ملی تأکید می‌کند و به‌ویژه از سلطه بیگانگان بر ایران نگران است. هرچند ایران هیچ‌گاه به‌طور رسمی کشور مستعمره نبوده است، اما در دوره قاجار تحت تأثیر قدرت‌های خارجی مانند روسیه و انگلستان قرار داشت (امانت، ۱۳۸۳، ۳۲۴-۳۲۷). در این شرایط، آخوندزاده سلطنت داخلی را حتی با ویژگی‌های استبدادی‌اش، به سلطه خارجی ترجیح می‌دهد. چنانچه او از زبان جلال‌الدوله می‌نویسد: «پادشاه ما اگر دیسپوت هم باشد، شکر خدا را که باز از خودمان است. شکر به خدا که ما در دست بیگانه گرفتار نشده‌ایم؛ به کل

جهانیان معلوم است که انگلیس با اهالی هندوستان چگونه رفتار می‌کند» (آخوندزاده، ۱۳۵۱، ۱۹۹).

در همین راستا، آخوندزاده در نامه‌ای به منشی روزنامه ملتی سنیه در سال ۱۲۸۳، سعی دارد تا هویتی ویژه برای ملت ایران و دولت آن در برابر کشورهای خارجی مشخص کند. در نقد علامت «مسجد» که نماد ملت ایران معرفی شده بود، می‌گوید: «شکل مسجد که تو در روزنامه خود علامت ملت ایران انگاشته‌ای، در نظر من نامناسب می‌نماید. به علت این که اگر از لفظ ملت، مراد معنی اصطلاحی آن است؛ یعنی اگر قوم ایران را مراد می‌کنی، مسجد انحصار به قوم ایران ندارد، بلکه جمیع فرق اسلام صاحب مسجد هستند» (آخوندزاده، ۱۴۰۰ ج ۱، ۵۵۷). به این ترتیب، او به ضرورت یافتن نمادی ویژه برای ایران اشاره می‌کند تا از این طریق هویت ملت ایران به‌طور منحصربه‌فرد در برابر دیگر کشورها و فرهنگ‌ها تأسیس شود.

او سپس به تاریخ و هویت فرهنگی ایران اشاره می‌کند و برای ملت ایران هویتی قوی و تاریخی پیشنهاد می‌دهد: «علامت قوم ایران قبل از اسلام، آثار قدیمه فُرس است؛ از قبیل تخت جمشید و قلعه اصطخر و امثال آن. بعد از اسلام نیز یکی از مشهورترین آثار، پادشاهان صفویه است که در ایران مذهب اثنی‌عشری را رواج داده‌اند و طوایف مختلفه آن را در سلک ملت واحد منظم داشته‌اند و باعث سلطنت مستقل جداگانه ایران شده‌اند» (آخوندزاده، ۱۴۰۰ ج ۱، ۵۵۷). این تلاش برای انتخاب نمادی برگرفته از تاریخ ایران، نشان‌دهنده تمایل آخوندزاده به ایجاد هویتی است که اقتدار ملی و استقلال ایران را در عرصه بین‌المللی مستحکم کند و پیام‌آور توانمندی ایران در برابر قدرت‌های خارجی باشد.

ذکر این نکته خالی از لطف نیست که درک تاریخی میرزا فتحعلی نیز درست بوده است که وی صفویان را به‌عنوان «نماینده وحدت ملی ایران» به شمار آورده است؛ چراکه صفویان نخستین دولت ملی را در دوره تاریخ جدید تأسیس کردند. به نحوی که مفهوم دولت ملی در آن دوران، «کامل‌تر

از آن است که در مورد دولت‌های قرن شانزدهم اروپا به کار می‌رود» (آدمیت، ۱۳۴۹، ۱۳۵).

اقتدار داخلی

مراد از «اقتدار داخلی» در این مفهوم به این معناست که هیچ نهاد یا گروهی در داخل کشور نتواند به‌طور مستقل و بدون اجازه از حکومت مرکزی، قدرت اجرایی یا قانونی را اعمال کند. این مفهوم را می‌توان از طریق ویژگی «تقسیم‌ناپذیری حاکمیت» نیز تحلیل کرد؛ ویژگی‌ای که بر نظارت و کنترل یک نهاد بر همه امور تأکید دارد تا از هرچ‌ومرج و بی‌ثباتی جلوگیری شود (قاضی شریعت‌پناهی، ۱۳۹۸، ۱۸۰). اتفاقاً همین ویژگی حاکمیت بود که آخوندزاده از فقدان آن در ایران سخن می‌گفت.

به نظر آخوندزاده، پس از حمله اعراب، ایران یک حاکمیت داخلی یکپارچه نداشت. تقسیم حاکمیت به دو بخش استبداد و دین، موجب تضعیف قدرت مرکزی در ایران شده بود. وی در این رابطه بیان می‌کند: «ای ایران کو آن شوکت و سعادت باستانی به عهد پادشاهان بزرگ تو؟ آن زمان که پادشاهان تو به پیمان فرهنگ عمل می‌کردند، مشرق و مغرب فرمان‌بردار آنان بود و نسبت به آن عصر که هنوز علوم و صنایع را ترقی زیاد نبود، قواعد سلطنت فرس بسیار زیاد بود و برای هر امری قاعده‌ای مقرر داشتند» (نقل از آدمیت، ۱۳۴۹، ۱۲۱). اما پس از زوال دولت ساسانی و ظهور استبداد و دین اسلام، این اقتدار از بین رفت و «تأثیر ظلم دیسپوت و زور فئاتیزم علما، به ضعف و ناتوانی تو باعث شده و جوهر قابلیت تو را زنگ آلود و به دنائت طبع و رذالت و ذلت و عبودیت و تملق و ریا و نفاق و مکر و خدعه و جبن و تقیه خوگر ساخته و جمیع خصایص حسنه را از طبیعت تو سلب کرده و طینت تو را با ضد این صفات معدود، مخمر نموده و یحتمل چندین صدسال خواهد گذشت که تو رونق نخواهی یافت و به آسایش و سعادت نخواهی رسید» (آدمیت، ۱۳۴۹، ۱۲۳).

میرزا فتحعلی در نقد استبداد و تعصب دستگاه روحانیت، این دو عامل را به عنوان موانعی مجزا اما همسو در برابر پیشرفت جامعه معرفی می‌کند. او از یک سو استبداد سیاسی را نقد می‌کند که با تمرکز مطلق بر قدرت سلطنتی، آزادی و حقوق مردم را سرکوب می‌کند؛ از سوی دیگر، تعصب دستگاه روحانیت را به دلیل تصلب فکری و عدم تطابق با تحولات زمانه، به چالش می‌کشد. آخوندزاده بر این باور بود که این دو نیرو، هرچند با اهداف ظاهراً متفاوت، در عمل مانع پذیرش اندیشه‌های نو و نوسازی فرهنگی می‌شوند. برای درک بهتر این دیدگاه، لازم است به نقد او بر هر یک از این دو عامل بپردازیم.

او اصطلاحی که برای استبداد به کار می‌برد، «دیسپوت» است و آن را چنین تعریف می‌نماید: «دیسپوت اطلاق می‌گردد به شهریاری که در اعمال خود، به هیچ قانونی متمسک و مقید نبوده و به مال و جان مردم بلاحد و انحصار تسلط داشته و همیشه به هوای نفس خود رفتار کند و مردم در تحت سلطنت او عبد دنی و رذیل بوده، از حقوق آزادی و بشریت به کلی محروم باشند» (آخوندزاده، ۱۴۰۰ ج ۱، ۳۹۲).

او در توصیف سلطان قاجار نیز چنین می‌گوید: «پادشاه تراز پروقری دنیا غافل و بی‌خبر، در پایتخت خود نشسته، چنان می‌داند که سلطنت عبارت است از پوشیدن البسه فاخره و خوردن اغذیه لطیفه و تسلط داشتن به مال و جان رعایا و زیردستان، بلاحد و انحصار و رکوع و سجودکردن مردم به او و ایستادن ایشان در فرمان برداری او، مثل عبد رذیل و هرگز مقید نمی‌باشد که در ممالک خارجه به خلاف نیک‌نامی شهرت دارد و اهالی هر مملکت بیگانه وقتی که نامش می‌شنود، او را خوار می‌شمارد و نسبت به رعایا و مأمورین او به حقارت نظر می‌کند و با ایشان مغرورانه رفتار می‌نماید. پادشاه غیرتمند و صاحب ناموس از چنین سلطنت عار باید داشت و از چنین ریاست بیزار باید باشد» (آخوندزاده، ۱۴۰۰ ج ۱، ۴۰۱).

سپس از انتقاد دیسپوت دست برداشته و این بار به نقد روحانیت می‌پردازد. البته ناگفته نماند که آخوندزاده بیشترین نقدی که در آثار خود

بدان پرداخته است، همین مورد اخیر است. او نسبت به علما چنین نظری دارد: «علما نیز به عوض اینکه عوام را از اعتقادات پوچ منع کرده و به ایشان بگویند که مریض خانه‌ها بسازند و مدارس عالیه به جهت علم طب و حکمت و شیمی و سایر علوم با منفعت بنا نموده و ملت را از ظلمت جهالت خلاص کرده و به روشنایی علم و بصیرت داخل سازند، ملت را به اعمال بی‌فایده و عوام‌فریب و ناپسند ترغیب می‌کنند» (آخوندزاده، ۱۴۰۰ ج ۱، ۴۱۲).

مهم‌تر از همه‌ای که در هر طرف نیز برای خود به دنبال مقلد هستند. به نحوی که آنان «هرگز خودشان را محکوم حکم سلاطین نمی‌شمارند. بلکه برخلاف ذلک، خودشان را نایب امام غایب و صاحب‌الزمان می‌دانند و هر یک از ایشان، در هر دیار خود را مستقل و فرید عصر حساب کرده و اسناد اجتهاد به خود داده و در فکر ازدیاد مریدان و مقلدان خود می‌باشند. حتی از جهت امور اخروی، علما را بر سلاطین تفوق هست و در این ماده سلاطین نیز تابع ایشان هستند و به جهت شکستن غرور سلاطین، آنان را صراحتاً کلب آستان امام خطاب می‌کنند» (آخوندزاده، ۱۴۰۰ ج ۱، ۴۲۵). سپس در ادامه از ناتوانی سلاطین و کم‌قدرتی آنان نسبت به علما پرده برمی‌دارد: «سلاطین نیز به این امر بی‌اعتنا و از میان انگشتان به آن ناظر می‌باشند و چاره دیگری هم ندارند؛ زیرا مادام که عقاید دینی در خیال ملت راسخ و ثابت است، رفع این اسناد از قوه سلاطین خارج است» (آخوندزاده، ۱۴۰۰ ج ۱، ۴۲۶).

سخن میرزا فتحعلی، در یک قیاس تاریخی نیز درست است؛ چراکه همین علما بودند که مانع هرگونه تجدد محسوب شده و در مقابل هرگونه اقدام پادشاه در خصوص نوسازی ایران، قد علم می‌کردند. به گونه‌ای که رقیب اول مشروطه‌خواهان، نه پادشاه و شاهزادگان، بلکه علما بودند. همان کسانی که از «ضلالت نامه بودن قانون اساسی» و از «قباحت کلمه آزادی» سخن راندند (زرگری‌نژاد، ۱۳۹۰، ۲۵۳-۲۷۷).

میرزا فتحعلی در این بیان به نوعی از حاکمیت دوگانه در جامعه ایران سخن می‌گوید و منشأ آن را در ارتباط میان دین و دولت می‌داند. از دیدگاه او، ایران

در دوران باستان دارای یک حکومت مرکزی بوده است که دین نقشی در آن نداشته و از سیاست به‌طور کامل جدا بوده است. اما این دیدگاه صحیح نیست و به گفته سید جواد طباطبائی، ارتباط میان دین و دولت ریشه‌ای ایرانی‌شهری دارد و مختص به دوران پس از حمله اعراب نیست (طباطبائی، ۱۳۷۲، ۵۶). طبیعتاً این پیوند پس از حمله اعراب نیز ادامه یافت و در برخی دوره‌ها، همکاری میان دین و دولت در اداره امور کشور مشاهده می‌شد (میرموسوی، ۱۳۹۱، ۱۷۳). با این حال، به تدریج و با رواج یک قرائت خاص از شیعه که بر «غاصبانه بودن حکومت‌ها در دوران غیبت امام معصوم» (آجودانی، ۱۳۸۷، ۵۷) تأکید می‌کرد، این پیوند به نوعی به برتری نهاد دین بر نهاد سلطنت انجامید.

نتیجه این تغییرات، تضعیف اقتدار مرکزی بود، زیرا «ملت را که در فلسفه سیاسی سنتی در ایران به مفهوم شریعت و پیروان شریعت به کار گرفته است، در برابر دولت قرار می‌داد و تلقی سنتی از مفهوم ملت و تعارض آن با دولت، با استقرار یک جامعه مدنی که در آن ملت در مفهوم جدید و غیرمذهبی خود در کنار دولت قرار داشته باشد و دولت بر اساس یک قرارداد اجتماعی و به نمایندگی از سوی ملت و اراده ملی به اعمال حاکمیت در جامعه بپردازد، مغایرت داشت» (آجودانی، ۱۳۸۶، ۴۳).

این دقیقاً همان نکته‌ای بود که آخوندزاده با آن به مخالفت برخاست و به دنبال احیای اقتدار مرکزی دولت در داخل بود. منتهی همان‌طور که اشاره شد، او به اشتباه گمان می‌کرد که می‌خواهد عظمت و اقتدار ایران باستان را احیا کند؛ به گونه‌ای که دین در حوزه سیاست هیچ نقشی نداشته باشد. او در نامه‌ای در تاریخ ۲۵ مارس ۱۸۷۱، زمانی که مستشارالدوله به معاونت وزارت عدلیه گماشته شد، به مشارالیه در آن نامه چنین نوشت: «شما به آرزوی خودتان رسیدید. کاری که طالب آن می‌بودید، برای شما میسر شد؛ یعنی وضع قوانین. حالا موقع است که جمیع خیالات خودتان را از قوه به فعل آورده باشید» (آخوندزاده، ۱۴۰۰ ج ۲، ۷۷۸).

سپس در ادامه همان نامه، اندیشه خود را در خصوص تفکیک دین از سیاست و بازگشت به قدرت مقتدر مرکزی را چنین بیان می‌دارد: «نهایت جناب شیخ الاسلام و من چنان صلاح می‌بینیم که امر مرافعه را در هر صفحه‌ای از صفحات ایران، بالکلیه از دست علمای روحانیه بازگرفته، جمیع محکمه‌های امور مرافعه را وابسته به وزارت عدلیه نموده باشید که بعد از این علمای روحانی، هرگز به امور مرافعه مداخله نکنند. تنها امور دینی از قبیل نماز و روزه و وعظ و پیش‌نمازی و نکاح و طلاق و دفن اموات و امثال ذلک در دست علمای روحانیه بماند؛ مثل علمای روحانی دول اروپا. در ابتدای کار از علما و فقهای ملت، با وظیفه و موجب، در محکمه‌ها و مجالس امور مرافعه که وابسته به وزارت عدلیه خواهد شد، می‌توان نشاند. اما به شرطی که ایشان بعد از آن، در امور دینیه اصلاً مباشرت نکنند» (آخوندزاده، ۱۴۰۰ ج ۲، ۷۷۸).

سپس می‌گوید: «شما در تهران متفکر خواهید شد که آیا به چه سبب جناب شیخ الاسلام و میرزا فتحعلی صلاح می‌بینند که امر مرافعه از دست علمای روحانی بالمره گرفته شود؟ سببش را چنین به شما می‌گویم. ملت ما کل ارباب خدمت را و کل ارباب مناصب سلطنت را اهل ظلمه می‌شمارند. مادام که این اعتقاد در نیت ملت باقی است، مغایرت باطنی فی‌مابین ملت و سلطنت جاوید است. اگرچه موافقت ظاهری مشاهده می‌شود و این مغایرت، باعث مفاسد عظیمه است که به تعداد نمی‌گنجد و رفعش از واجبات است. سبب مغایرت فی‌مابین ملت و سلطنت، علما است. آیا به چه سبب علما در امزجه و طبایع مردم آن‌قدر تصرف دارند که مردم بلابحث و ایراد به حرف ایشان گوش می‌دهند و از سلطنت باطناً تنفر می‌ورزند؟ به سبب آنکه علما مرجع ناس هستند و آیا به چه سبب علما مرجع ناس شده‌اند؟ به سبب آنکه امر مرافعه که از اعظم شروط سلطنت است، در دست ایشان می‌باشد و حوایج مردم از علما رفع می‌شود و سلطنت امر عارضی است. در حقیقت عمال سلطنت نسبت به علما به منزله چاکران هستند که باید احکام ایشان را مجری بدارند. در نهایت منافع ملت و آبادی مملکت و وطن، مقتضای آن است که در میان ملت و سلطنت، اتحاد و الفت پیدا شود و سلطنت استقلال باطنی و ظاهری حاصل کند و خودش تنها مرجع

ملت گردد و علما را در امور اداره شریک خود نسازد. اما این کیفیت مشروط بر آن است که سلطنت به نوعی دقت و اهتمام داشته باشد که از عمال آن در امور مرافعه غایت عدالت و راستی و حقانیت معمول گردد» (آخوندزاده، ۱۴۰۰ ج ۲، ۷۷۸).

مهم‌ترین نکته‌ای که از اندیشه آخوندزاده می‌توان استخراج کرد، این است که او با هدف تفکیک دین از سیاست، تلاش داشت تا قدرت را از دست روحانیت و به‌طور کلی از دست یک شخص خارج کرده و آن را در نهادی به نام سلطنت متمرکز کند. به این ترتیب، او درصدد بود زمینه را برای تمایز میان حوزه‌های خصوصی و عمومی فراهم آورد و دولت را به‌عنوان نهاد مسئول و متولی امور عمومی تعریف کند.

اینک در پی تمرکز قدرت در نهاد سلطنت، موضوع دیگری مطرح می‌شود که به محدودیت و توزیع خردمندانه قدرت مزبور، بین نهادهای مختلف مربوط می‌شود. به عبارت دیگر، هنگامی که قدرت در دست یک نهاد خاص متمرکز می‌شود، ضروری است که این قدرت به‌طور معقول و اصولی بین نهادهای مختلف تقسیم شود تا از بروز فساد و گسترش ظلم جلوگیری شود.

مشروطه؛ ممانعت از تمرکز قدرت در دست فرد

آخوندزاده در اندیشه‌های خود، به ضرورت مقابله با تمرکز قدرت و ایجاد سازوکارهایی برای تحدید آن اشاره کرده است. او مشروطه را راهکاری برای جلوگیری از استبداد و تحقق حکومتی مبتنی بر عدالت می‌دانست، اما برخلاف روشنفکرانی همچون میرزا ملکم‌خان یا مستشارالدوله، کمتر به طراحی دقیق نهادهای قدرت و چگونگی توزیع آن پرداخته و اصطلاحی هم که برای این امر برگزیده، «سلطنت قونسی‌توتسی» است (آخوندزاده، ۱۴۰۰ ج ۲: ۷۹۱). به‌هرحال برای روشن‌شدن موضوع، در این بند درباره دو مورد صحبت خواهیم کرد: نخست، با عنوان «تحدید قدرت و سازوکار توزیع آن»، به ضرورت توزیع عادلانه قدرت و جلوگیری از تمرکز آن پرداخته

می‌شود. دوم، با عنوان «اصل حاکمیت قانون بر نهاد سلطنت»، نقش قانون را به عنوان ضامن تحدید قدرت سلطنت بررسی می‌کند.

ضرورت تحدید قدرت و سازوکار توزیع آن

با بررسی اندیشه آخوندزاده، می‌توان دریافت که او به محدودسازی قدرت از دو جنبه پرداخته است. نخست، به لزوم تحدید قدرت تأکید دارد و خطرات ناشی از تمرکز آن را برجسته می‌کند، به‌ویژه در ارتباط با فساد و استبداد. به باور او، عدم محدودیت قدرت می‌تواند به بروز فساد و تضییع حقوق مردم منجر شود. جنبه دوم اندیشه آخوندزاده مربوط به توزیع قدرت است، جایی که او به این نکته می‌پردازد که قدرت باید در نهادهای مختلف توزیع شود تا از تمرکز بیش از حد آن جلوگیری شود.

او در خصوص جنبه نخست چنین نظری دارد: «شاه باید با ملت متفق و یکدل و یک‌جهت باشد، ملک را تنها از خود نداند، خود را وکیل ملت حساب نماید و به اقتضای قوانین رفتار نماید و خودرأی به هیچ امری قادر نباشد؛ یعنی به مسلک پروقره بیفتد و به دایره سیویلیزه قدم گذارد» (نقل از آدمیت، ۱۳۴۹، ۱۵۱). سپس در ادامه می‌گوید: «تنها از برکت همان تدبیر است که افراد ملت پاتریوت می‌گردند؛ یعنی در حب وطن، مال و جان خودشان را مضایقه نمی‌کنند؛ اما اطاعتی که به سبب خوف و وحشت باشد، دوام و ثبات نخواهد داشت. بالاتر از نادر دیسپوت و قهار نمی‌توان شد و بالاتر از اطاعتی که به او می‌نمودند، تصور نمی‌توان کرد. عاقبت به عالمیان معلوم است که نتیجه‌اش چه شد؟ آیا از اهل ایران هیچ‌کسی هست که نسبت به پادشاه محبت داشته و خواهان دوام سلطنت و بقای سلسله او باشد؟ خیر. سببش این است که پادشاه به خاطر منافع ملت سلطنت نمی‌کند؛ فقط به جهت اغراض نفسانیه خود سلطنت می‌کند. خلاصه اساس سلطنت از روی قوانین باید وضع شود» (آدمیت، ۱۳۴۹، ۱۵۱).

این متن به‌طور ضمنی به لزوم نمایندگی حاکمان نسبت به مردم اشاره دارد. زمانی که آخوندزاده بر این نکته تأکید می‌کند که «شاه باید با ملت متفق

و یکدل و یکجهت باشد» و «خود را وکیل ملت حساب نماید»، این عبارت‌ها به‌طور واضح بر این اصل تأکید دارند که حاکمان باید نماینده اراده و خواست مردم باشند و در راستای منافع عمومی و قوانین عمل کنند. به عبارتی، حاکمیت باید مبتنی بر رضایت مردم و بر اساس نمایندگی آنها باشد، نه بر خواسته‌های فردی و منافع شخصی حاکم. این اصل در حقیقت همان مفهوم «مشروعیت»^۱ را در حقوق عمومی به دنبال دارد که حاکمان تنها از طریق پذیرش و نمایندگی اراده مردم می‌توانند مشروعیت قانونی کسب کنند.

اما درباره سازوکار توزیع قدرت، آخوندزاده به‌طور مشخص، قدرت را میان پارلمان و پادشاه تقسیم کرده و تأکید می‌کند که سلطنت باید به‌گونه‌ای تنظیم شود که قدرت مطلقه از پادشاه گرفته شود و قوانین تنها با مشورت و تصویب پارلمان به اجرا درآید. آخوندزاده دو مجمع مجزا برای تشکیل پارلمان پیشنهاد می‌دهد: یکی «مجمع وکلای رعایا و دیگری مجمع وکلای نجبا». این دو مجمع به‌طور جمعی قوانین را تنظیم کرده و در صورت توافق، به تصویب پادشاه می‌رسانند؛ اما پادشاه هیچ‌گونه اختیاری برای مخالفت با این قوانین ندارد. این دیدگاه آخوندزاده به وضوح گرایش او به مشروطه پارلمانی و تفکیک قدرت را نشان می‌دهد، جایی که قدرت پارلمان بیشتر از پادشاه است و نقش پادشاه صرفاً به امضا قوانین و اجرای قانون محدود می‌شود (آخوندزاده، ۱۴۰۰ ج ۱، ۳۹۴).

با این حال، تحلیل سازوکار توزیع قدرت در اندیشه آخوندزاده، دارای نقاط ابهام فراوانی است و بسیاری از مباحث در اندیشه وی در هاله‌ای از ابهام باقی می‌ماند. مثلاً در خصوص قوه قضائیه، به استثنای مطالبی که در مبحث قبل به آن اشاره شد، سخن نمی‌گوید و جایگاه قوه مزبور و استقلال آن در اندیشه وی روشن نیست. نهایت چیزی که از آن برداشت می‌شود، این است که «جميع محكمه‌های امور مرافعه را باید وابسته به وزارت عدلیه نمود» (آخوندزاده، ۱۴۰۰ ج ۲، ۷۷۸). البته این سخن در آن دوره تاریخی نه‌تنها عیبی ندارد، بلکه به نوبه خود بی‌نظیر است و اتفاقاً مهم‌ترین نیاز ما در

¹ Legitimacy

آن دوره، «تأسیس نظام قضائی» بود؛ نه استقلال آن. چون در «فقدان نظام قضائی، نمی‌توان به دنبال استقلال بود» (مرادخانی، ۱۳۹۶، ۵۰۷).

از طرف دیگر، وی به جزئیات ارتباط پارلمان با سلطنت هیچ اشاره‌ای نمی‌کند. البته انتظاری هم نباید داشت که وی به‌طور کامل به تمام جزئیات اشاره کند؛ چراکه در دوره تاریخی مورد بحث ما، ایران هیچ تجربه عملی از پارلمان نداشت و این مفهوم هنوز به‌طور کامل شکل نگرفته بود. اما از طرف دیگر نیز اندیشه وی در این خصوص، نسبت به روشنفکری چون عبدالرحیم طالبوف تبریزی که به‌نوعی دقیق‌ترین اشارات را به مفهوم پارلمان داشته است، هرگز قابل‌مقایسه نیست؛ چراکه وی به‌خوبی به وظایف پارلمان همچون «تدوین قانون، تعیین بودجه و تشخیص مصلحت» اشاره می‌کند یا وظایف پادشاه را در ارتباط با سلطنت به‌خوبی تبیین می‌کند؛ مثلاً از حق پادشاه در «تعیین اجزای مجلس سنا و دادن مناصب لشکری و امتیازات و تعیین وزرا در باب کلیه لشکر» یاد می‌کند (مرادخانی، ۱۳۹۶، ۴۴۷-۴۵۰).

پس نهایت چیزی که از اندیشه آخوندزاده در خصوص توزیع قدرت می‌توان برداشت کرد، این است که وی به‌نوعی طرح‌ریز ابتدایی برای مشروطه‌خواهی بود که بر اساس آن، قدرت باید بین نهادهای حکومتی و مردمی توزیع شود و از تمرکز قدرت در دست فردی خاص جلوگیری شود.

اما صرف‌نظر از ابهامات مزبور، یک نکته در اندیشه وی شایان تأمل است و آن قانونی است که پارلمان تصویب می‌کند و اتفاقاً پادشاه نیز باید در چارچوب آن عمل کند و هیچ‌گونه قدرتی برای تخطی از آن نداشته باشد. این قانون، به‌طور ضمنی، به مفهوم «حاکمیت قانون»^۱ اشاره دارد که در آن پادشاه باید به‌طور کامل تابع قواعد مشخص از پیش تعیین‌شده باشد؛ لذا مورد بعدی به بررسی همین موضوع اختصاص دارد.

اصل حاکمیت قانون بر نهاد سلطنت

مراد از سلطنت در این بخش، برخلاف مفهوم کلان حاکمیت و اقتدار مرکزی که در بند پیشین مورد بررسی قرار گرفت، بخش اجرایی و عملیاتی نهاد سلطنت است که مستقیماً به مدیریت و ساماندهی امور عمومی می‌پردازد. درواقع، بحث بر سر آن بخش از سلطنت است که با تنظیم و اداره منافع مشترک جامعه مرتبط است، نه با کلیت حاکمیت سیاسی.

برای روشن‌تر شدن موضوع، ضروری است ابتدا مفهوم «امر عمومی»^۱ تعریف شود. امور عمومی به آن دسته از مسائل و خدماتی گفته می‌شود که متعلق به تمام جامعه است و نیازهای همگانی را پوشش می‌دهد (سلطانی، ۱۳۹۹، ۱۷۶). اما در دوران قاجار، این مفهوم هنوز جایگاه مشخصی نداشت و اغلب، منافع عمومی با خواسته‌های فردی حاکمان در هم تنیده بود. به عبارتی بهتر، اموالی متعلق به دولت در ساختمان‌های حکومتی وجود نداشت. به گفته ملک آرا، حاکمی که معزول می‌شد، عمارت را خالی کرده و حاکم بعد باید خودش وسایل کارش را تهیه می‌کرد. یعنی چیزی به نام منافع دولت و مالی به نام دولت وجود نداشت (مرادخانی، ۱۳۹۸، ۲۷).

نخستین تلاش‌ها برای تبیین این مفهوم را می‌توان در دوران صدارت میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام فراهانی مشاهده کرد. داستان از جایی آغاز شد که «شاهنشاه غازی بیست تومان به مردی باغبان عطا فرمود. قائم‌مقام کس فرستاد و آن زر را استرداد کرد و به خدمت شاهنشاه پیغام داد که این عطا در این مورد، موقع و جهتی نداشت و گفت: ما هر دو در خدمت دولت ایران خواه‌تاشان‌ایم و بیش از صد هزار تومان از مال رعایا حق نداریم که خرج کنیم» (طباطبایی، ۱۴۰۰، ۱۴۴). این سخن، ضمن تفکیک مفهوم دولت از اراده فردی حاکم، به نوعی پایه‌گذار این ایده بود که منافع عمومی باید از خواسته‌های شخصی جدا باشد.

این تفکیک اما تنها نقطه آغاز است. برای اداره امور عمومی به طور منظم و کارآمد، ابتدا باید نهادی شکل گیرد که استقلال آن از شخصیت فردی حاکم تضمین شود. این نهاد باید دارای قواعد و ضوابطی روشن و شفاف باشد تا هم کارایی نظام اداری را افزایش دهد و هم از تمرکز بی‌حد و حصر قدرت جلوگیری کند. از سوی دیگر، چون اداره امور عمومی نیازمند تأمین منابع مالی از طریق مالیات‌گیری از مردم است، وضع قوانینی برای صیانت از اموال عمومی و جلوگیری از اسراف یا فساد در این منابع ضروری است.

با این مقدمه، دیدگاه‌های آخوندزاده در این زمینه روشن‌تر می‌شود. او، هرچند به شکلی پراکنده، اما دغدغه‌مند، به ضرورت تحدید قدرت سلطنت و تنظیم امور عمومی از طریق نهادهای مستقل اشاره کرده است. دیدگاه او بر این اصل استوار است که اداره امور عمومی نمی‌تواند صرفاً در اختیار اراده فردی حاکم باشد، بلکه نیازمند ساختارهایی قانونی است که به نهاد سلطنت نیز مرزهای مشخصی تحمیل کند. چنین اصولی، به گفته او تضمین‌کننده مدیریت منصفانه و کارآمد منابع و امور عمومی خواهد بود.

به این ترتیب، آخوندزاده در نقد وضعیت مالیاتی دوران قاجار، به نبود هرگونه قاعده و قانون برای جمع‌آوری و مصرف مالیات اشاره می‌کند: «نه به جهت تحصیل مالیات قانونی معین است و نه به جهت صرف مالیات، قاعده‌ای مقرر است» (آخوندزاده، ۱۴۰۰، ج ۱، ۴۱۴). در این نظام، مسئولیت مالیات‌گیری به حاکمان محلی واگذار شده بود، بدون اینکه نظارتی بر چگونگی تخصیص و مصرف این منابع مالی وجود داشته باشد. نتیجه این وضعیت، عدم وصول مالیات‌ها و هدررفت منابع مالی دولت بود: «اکثر اوقات بر موجب برات، وجوه مطلوبه وصول نمی‌یابد از این جهت بعضی مخارج ضروریه بی‌ادا مانده، مورث اختلال در امور عظیمه می‌باشد» (آخوندزاده، ۱۴۰۰، ج ۱: ۴۱۴).

او در مقایسه با کشورهای پیشرفته که به قوانین دقیق و شفاف در امور مالیاتی پایبند بودند، بر ضرورت وضع قوانین خاص برای مدیریت مالیات‌ها در ایران تأکید می‌کند. وی می‌نویسد: «در این عصر به واسطه ترقی علوم و

تجارب در دول منظمه، برای این امر به‌نوعی قاعده وضع کرده‌اند که هرگز از مال دیوان فلسی تلف نمی‌شود و هرگز حبه‌ای از وظیفه ارباب مناصب لاوصول نمی‌ماند» (آخوندزاده، ۱۴۰۰، ج ۱: ۴۱۴). از نظر او، برای اداره صحیح امور عمومی و جلوگیری از فساد و سوءاستفاده، باید نهادی مستقل به نام «خزینہ» برای جمع‌آوری و مدیریت منابع مالی ایجاد شود: «در هر جا مداخل ولایت، کلاً به مقام خاص و جداگانه انتقال می‌یابد و این مقام‌ها را به اسم خزینہ موسوم می‌دارند» (آخوندزاده، ۱۴۰۰، ج ۱: ۴۱۴).

این پیشنهادات آخوندزاده نشان می‌دهد او به دنبال ایجاد نظم مشابه با سیستم‌های مالیاتی مدرن بود که در آن، منابع مالی تحت نظارت دقیق قرار گیرد و به‌طور شفاف تخصیص یابد. وی تأکید دارد که برای این منظور، قوانینی باید وضع شود که منابع مالی دولت به‌طور مؤثر و بدون هدررفت مدیریت شوند: «مخارج سلطنت موافق تعیینی که پیش از وقت صورت یافته است، کلاً به همان مقام‌ها حواله می‌شود» (آخوندزاده، ۱۴۰۰، ج ۱: ۴۱۴).

به‌طور کلی، آخوندزاده در اندیشه خود بر لزوم وضع قوانین مشخص برای اداره امور مالی و مالیات‌گیری تأکید دارد تا دولت قادر به اجرای برنامه‌های خود باشد. این رویکرد، در جهت ایجاد نظم و شفافیت در امور عمومی کشور، به‌ویژه در شرایط سیاسی و مالی آن دوران، ضروری به نظر می‌رسید.

جمهوری

پس از پرداختن به بحث سلطنت مشروطه، اینک نوبت به بررسی دومین قسم از اقسام حکومت در اندیشه آخوندزاده می‌رسد. در مقدمه نیز گفتیم که آخوندزاده در این خصوص هرگز به صراحت از اصطلاح جمهوری استفاده نکرده است؛ یعنی نهایت چیزی که پیرامون این موضوع به آن اشاره داشته، این است که به‌زعم وی «امروز اختیار سلطنت دیسپوتیه یا بالکلیه موقوف شده یا کم‌وبیش نقصان پذیرفته است» (آخوندزاده، ۱۴۰۰، ج ۱،

(۵۳۲). احتمالاً منظور وی از این که می‌گوید «اختیار سلطنت دیسپوتیه بالکلیه موقوف شده»، همان نظام جمهوری باشد. او چنانچه پیداست، به‌طور درخور توجهی تحت تأثیر جنبش‌های بزرگ اروپایی، به‌ویژه انقلاب فرانسه قرار داشته است.

علاوه بر اینکه او هرگز از اصطلاح جمهوری در آثار خود استفاده نکرد، به صورت منسجم نیز به ویژگی‌های این شکل از حکومت نمی‌پردازد. نگارنده این سطور بر این باور است که آخوندزاده با این مفهوم کم‌وبیش آشنا بوده، اما او عمده‌طراحی جزئیات آن را به آیندگان واگذار کرده است. باین‌حال، مطالبی هرچند پراکنده در آثار او یافت می‌شود که می‌توان از آنها به‌عنوان رگه‌هایی از دموکراسی یاد کرد که قرار است در آینده پروبال بگیرد؛ او تأثیر زیادی از جنبش‌های آزادی‌خواهانه و اصلاح‌طلبانه اروپایی، به‌ویژه انقلاب فرانسه، گرفته بود و در آثارش به شکلی غیرمستقیم به نوعی اصلاح حکومتی اشاره داشت که می‌توان آن را با مفاهیم جمهوری و مردم‌سالاری هم‌راستا دانست. درواقع، با تحلیل اندیشه‌های او می‌توان دریافت که وی به نوعی از حکومتی معتقد بود که در آن قدرت از دست پادشاه یا حکام مستبد گرفته شده و خود مردم جایگزین آنان در تصمیم‌گیری‌های سیاسی و اجتماعی باشند. بنابراین او به اهمیت مشارکت مردم در ساختار حکومتی پی برده و تأکید بیشتری بر این اصل داشت. این نکته به‌ویژه در مواجهه با مسائل کلیدی همچون مشارکت عمومی در امور حکومتی و برابری حقوق افراد در انتخاب زمامداران، نمود پیدا می‌کند. در آثار آخوندزاده، به‌ویژه در انتقاداتش نسبت به شیوه‌های حکومتی موجود، می‌توان نشانه‌هایی از آرمان‌های جمهوری‌خواهانه مشاهده کرد. مفاهیمی همچون «مشارکت همگانی ملت در تدبیر دولت» و برابری حقوق مردان و زنان در اداره امور کشور، ازجمله ایده‌هایی هستند که به نوعی به ساختار حکومتی نزدیک به جمهوری اشاره دارند.

در این راستا، وی علاوه بر انتقاد از حکومت‌های مستبد و دیسپوتی، به مفاهیمی مانند قانون‌مداری و تقسیم قدرت نیز اشاره می‌کند، هرچند که این مسائل را در قالبی دقیق و منسجم ارائه نمی‌دهد. او بیشتر بر لزوم ایجاد

حکومتی تأکید دارد که در آن قوانین بر مبنای عقلانیت و خرد جمعی بنا شوند و قدرت در دست افراد مشخصی متمرکز نشود. در این زمینه، می‌توان به برخی از اظهارات او درباره مشارکت مردم در انتخاب حاکمان و ضرورت اصلاحات از طریق آگاهی عمومی و آموزش اشاره کرد. از طرفی، نگاه انتقادی آخوندزاده به پیوند شریعت و حکمرانی و ناتوانی شریعت در محدودسازی قدرت نیز به‌طور غیرمستقیم به نیاز به نظامی نوین و مدرن اشاره دارد که مشابه نظام‌های جمهوری‌خواهی باشد که در غرب تجربه می‌شد. با این توضیحات، لازم است در ادامه به ترتیب به مشارکت ملت در جمیع تدابیر اولیای دولت، سپس به دومین اختلاف آخوندزاده با میرزا یوسف خان مبنی بر امتزاج یا عدم امتزاج قانون با شریعت به منظور محدودسازی قدرت اشاره خواهیم کرد.

مشارکت ملت در جمیع تدابیر اولیای دولت

این مورد یکی از اصول دموکراسی و مردم‌سالاری در نظام‌های مدرن محسوب می‌شود که از آن تحت عنوان «مشارکت همگانی» (قاضی شریعت‌پناهی، ۱۳۹۸، ۶۴۴) یاد می‌شود؛ یعنی این مردم هستند که در انتخاب زمامداران برای اداره امور عمومی تصمیم‌گیری می‌کنند و این نشان از اهمیت دادن به خرد جمعی در زمامداری است. پیرامون این مورد، آخوندزاده خیلی گذرا و به صورت دست‌وپاشکسته، در جایی از مکتوبات کمال‌الدوله، در انتقاد از رسوم مانند حج و عبادات در دین، مطلبی را بیان دارد که می‌تواند تا حدودی مفهوم مزبور را به ما برساند.

او در انتقاد از سفر حج چنین بیانی دارد: «برخی چنین می‌پندارند که اجماع مسلمانان در سفر حج برای ملت اسلام سودمند است و از درد همدیگر آگاه می‌گردند. بله هرگاه اجماع در وطن، مابین ملت واحده واقع گردد و اگر به همان اجماع یک مراد و یک منظور سبقت نماید؛ مثلاً قبل از اجماع در وطن، مابین یک ملت گفتگو بشود که فلان احتیاج ما باید رفع گردد، فرض کنیم کدخدای قریه مرده است باید کدخدای تازه انتخاب کنیم که سبب رفع حوائج ما بشود، در این صورت اجماع منفعت دارد» (آخوندزاده، ۱۴۰۰،

ج ۱، ۴۸۲). یا در جای دیگری نیز درباره ضرورت مشارکت همگانی ملت در امور عمومی چنین می‌گوید: «باید شبان و کشت‌کار و تاجر و عطار نیز آن استعداد را داشته باشند که وزرا دارند و جمیع ملت در جمیع تدابیر اولیای دولت، شرکت داشته باشند» (آخوندزاده، ۱۴۰۰، ج ۲، ۸۶۴).

از آن گذشته، در جای دیگری نیز میرزا فتحعلی، به حق مشارکت زنان در عرصه عمومی و سیاسی نیز پرداخته است. او با طرح ایده مشارکت زنان در اداره امور مملکت، گامی فراتر از هم‌عصران خود برداشته و چشم‌اندازی نوین از نقش زنان در جامعه‌ی ایران ترسیم کرده است. از زبان خودش بشنویم: «امروزه در بعضی دولت‌ها زنان را به اداره‌ی امور مملکت نیز داخل می‌کنند؛ علاوه بر آنکه درجه تاج‌داری را نیز در بعضی احيان بر ایشان مسلم می‌دارند؛ چنان‌که این رسم (تاج‌داری) قبل از غلبه عرب‌ها در ایران جایز بود» (آخوندزاده، ۱۴۰۰، ج ۱، ۱۸۲).

درباره جایگاه زنان در ایران باستان و درجه تاج‌داری آنان، فقط به این نکته تأکید دارد: «پادشاه را بانوی بانوانی می‌شد، عمله و خدمه او از طایفه نسوان، اما او اختیار فرمانروایی در امور مملکت نمی‌داشت» (آخوندزاده، ۱۴۰۰، ج ۱، ۴۰۰). در خصوص بهره‌مندی از آنان در امور مملکت ذکر می‌کند که «اگر الفبا آسان می‌بود، اکثر نسوان کسب سواد می‌کردند و بعد از آن به هم‌جنسان خودشان معلم واقع می‌شدند. چنانچه در اکثر مدارس فرنگیان، به جهت تعلیم و تربیت دختران، معلمان از طایفه نسوان هستند» (آخوندزاده، ۱۴۰۰، ج ۱، ۳۴۸). یعنی می‌خواهد بگوید که در امر آموزش که یکی از مصادیق امور عمومی است، می‌توان از زنان نیز استفاده نمود و با این سخنان پیامی را مبنی بر گام‌های اولیه برای ایجاد مردم‌سالاری در جامعه به گوش ما می‌رساند.

شریعت و ناکامی در تحدید قدرت هیئت حاکمه

برخلاف مبحث پیشین که در آن میرزا فتحعلی به تحدید قدرت پادشاه از طریق در نظر داشت نوعی پارلمان اشاره کرد، در این مورد میرزا فتحعلی

هرگز به صراحت سازوکاری را برای توزیع و مشروطیت قدرت حاکمه ذکر نمی‌کند. دلیل این مورد نیز به همان مباحثی که پیش‌تر به آن اشاره کردیم بازمی‌گردد؛ زیرا او مشکل را در ریشه می‌دید و ذهنش به حدی معطوف به تربیت ملت و رهایی آنان از جمود فکری بود که گویی هنوز زمان مناسب برای پرداختن به این موارد نرسیده بود (طباطبایی، ۱۳۹۸، ۲۰۶). به‌طور کلی، مهم‌ترین نکته‌ای که وی در این خصوص به آن اشاره می‌کند، نسبت قانون اساسی با شریعت است که در واقع کاشف از جدال او با مستشارالدوله است.

میرزا یوسف‌خان در نامه‌ای به تاریخ ۲۹ جمادی‌الثانی ۱۲۸۶، به وی می‌گوید: «کتاب روح‌الاسلام انشاءالله تا دو ماه تمام می‌شود. مدتی است نسخه‌ای در دست دارم ولی به واسطه قلت معاون و کثرت کار، تمام نشده ولی خواهد شد. خوب نسخه است؛ یعنی به جمیع اسباب ترقی و سیویلیزاسیون از قرآن مجید و احادیث صحیح، آیات و براهین پیدا کردم که دیگر نگویند فلان چیز مخالف آیین اسلام یا آیین اسلام مانع ترقی و سیویلیزاسیون است» (آخوندزاده، ۱۴۰۰، ج ۲، ۹۳۸).

او «اصلی‌ترین مواد اعلامیه حقوق بشر را که در مقدمه قانون اساسی فرانسه پذیرفته شده بود، به فارسی ترجمه کرد و آنها را با آیات و احادیث قرآن تطبیق داد» (آجودانی، ۱۳۸۷، ۲۵۶). چنانچه از سخن او مشخص است، احتمالاً خودش هم می‌دانست که تطبیق قانون با شریعت، در نهایت به تقلیل مفاهیم منجر خواهد شد، اما در ایران دوره ناصری چاره‌ای جز این نبود.

متقابلاً آخوندزاده به وی چنین جوابی را می‌دهد: «به خیال شما چنان می‌رسد که گویا با امداد احکام شریعت، کنستیسون فرانسه را در مشرق‌زمین مجری می‌توان داشت. حاشا و کلا، بلکه محال و ممتنع است. بنی‌امیه و بنی‌عباس به شریعت قریب‌العهد بودند، بنای ظلم و بنای دیسپوتی را در اسلام، اول اینان گذاشتند. پس احکام شرعیه چرا اینان را از ظلم و دیسپوتی

بازنداشت و از آن تاریخ تا امروز، ظلم فی مابین ملت اسلام با وجود احکام شرعیه برقرار است؟» (آخوندزاده، ۱۴۰۰، ج ۲، ۸۸۶).

این سخن از اختلاف دوم این دو متفکر خبر می‌دهد. میرزا یوسف‌خان اعتقاد داشت که می‌شود با تلفیق سنت و مدرنیته، قانون اساسی مغرب‌زمین را اجرایی کرد، اما آخوندزاده با این کار مخالفت کرد؛ چراکه در جواب خود به مستشارالدوله، از ناکارآمدی شریعت پیرامون تحدید قدرت هیئت حاکمه پرده برمی‌دارد. آخوندزاده معتقد بود شریعت و قانون مدرن با همدیگر سازگار نیستند؛ چراکه از نظر او، این دو، مبنای نظری کاملاً متفاوتی دارند. به گفته او، شریعت بر مبنای «سعادت و حیات اخروی» پا به عرصه ظهور گذاشته است، اما مدرنیته بر مبنای «آسایش و سعادت دنیوی» تعریف می‌شود. یعنی دین و ایمان با علم و حکمت متناقض‌اند و هرگز در یک ذات جمع نمی‌تواند شد (آخوندزاده، ۱۴۰۰، ج ۱، ۵۳۸).

در این زمینه، سیدجواد طباطبایی بر این نکته تأکید دارد که آخوندزاده منظور مستشارالدوله را به‌درستی درک نکرده بود. مستشارالدوله معتقد بود که می‌توان از دل سنت شرعی، مبنای نظری جدیدی را برای تدوین حقوق مدرن استخراج کرد. به عبارت دیگر، او تلاش داشت تا عناصر و مفاهیم سنتی را با مقتضیات مدرنیته سازگار کند و از این طریق مبنای نظری نوینی را برای قانون‌گذاری ارائه دهد. اما آخوندزاده که به‌طور کلی هرگونه سازگاری میان شریعت و قانون مدرن را رد می‌کرد، این تلاش را بی‌ثمر و نادرست می‌دانست (طباطبایی، ۱۳۹۸، ۲۰۵-۲۱۰).

با این حال، سکوت آخوندزاده در این زمینه یکی از ایرادات مهم وارد بر مباحث حقوقی او محسوب می‌شود و شکافی جدی در اندیشه او درباره حکومت قانون که مفهومی بسیار مهم در مشروطیت است، ایجاد می‌کند. استدلال نگارنده بر این است که شاید آخوندزاده باور داشت وقتی ملت بر مبنای علوم فرنگستان به یک سطح از آگاهی برسند، خودشان می‌توانند سیستمی را برای خود طراحی و تدوین کنند؛ چراکه او برخلاف انتقاد خود بر جامعه و ملت ایران، هرگز قابلیت‌های بالقوه آنان را انکار نمی‌کند. او بر این

باور است که: «ملت اسلام، بر حسب قابلیت جبلی اگر از طوایف اروپا بالاتر نیستند، کمتر نیز نیستند. سبب عقب ماندن ایشان در مراحل سیویلیزاسیون، عدم آلت علوم و صنایع است. مثلاً جغرافیا را چگونه یاد می‌توان گرفت وقتی که اسماء مواضع و اماکن را با حروف اسلام تصریح کردن، ممتنع است. کیست که جام‌جم را بخواند و بگوید که اسم فلان موضع صراحتاً چنین است» (آخوندزاده، ۱۴۰۰، ج ۱، ۵۸۰). یعنی احتمال می‌رود که آخوندزاده شاید الگوبرداری از تفکیک قوا، قانون اساسی، پارلمان یا سایر مفاهیم حقوقی موجود در غرب را برای ایران مضر می‌دانست و شاید اعتقاد داشت که اصولاً استقرار چنین نهادهایی برای ایران مناسب نیست و نیازمند تدوین مدلی مختص به خود است.

نتیجه‌گیری

در این پژوهش دریافتیم که میرزا فتحعلی آخوندزاده در بررسی اشکال حکومت، هرچند به صورت گذرا، اما به نکات مهمی اشاره کرده است. او سلطنت را معادل حاکمیت در نظر می‌گیرد و آن را در دو بُعد خارجی و داخلی مورد بحث قرار می‌دهد. از بُعد خارجی، او چنان بر استقلال کشور تأکید دارد که حتی استبداد داخلی را بر استعمار خارجی ترجیح می‌دهد. از بُعد داخلی نیز بر تمرکز قدرت در دستگاه سلطنت اصرار دارد و معتقد است که این نهاد باید تنها مرجع مشروع برای ملت باشد، به گونه‌ای که قدرت از دست علمای روحانی خارج شده و به سلطنت سپرده شود. در باب مشروطیت، او محدودیت قدرت را از طریق قانون و پارلمان مطرح می‌کند، اما به‌جز اشاره‌ای کوتاه، این مباحث را بسط نمی‌دهد. یکی از نتایج مهم تحدید قدرت از نظر او، کنترل فساد در دستگاه‌های دولتی، به‌ویژه در حوزه مالی است. در مورد جمهوری نیز هرچند به مشارکت عمومی مردم اشاره دارد، اما جزئیات بیشتری ارائه نمی‌کند و تنها در یک مورد، ناتوانی شریعت در تحدید قدرت را به‌عنوان نکته‌ای کلیدی بیان می‌کند. این عدم پرداختن مفصل به جزئیات نشان می‌دهد که تمرکز اصلی اندیشه‌های آخوندزاده بیش از آنکه بر تبیین دقیق اشکال حکومت باشد، بر اصول کلی اصلاحات و تحول نظام سیاسی قرار دارد.

بررسی این دو شکل حکومت از دیدگاه آخوندزاده، می‌تواند آثار حقوقی مهمی در تقویت نظام حقوقی ایران داشته باشد. نخست، تأکید او بر محدودیت قدرت، چه در قالب سلطنت مشروطه و چه جمهوری، اهمیت ساختارهای نظارتی و تحدید اختیارات حکومت را برجسته می‌کند. علاوه بر این، نگاه او به استقلال سیاسی و تمرکز قدرت در نهادهای حکومتی، نشان می‌دهد که یک نظام حقوقی کارآمد باید بتواند میان استقلال کشور، تمرکز مشروع قدرت و نظارت بر آن، توازن برقرار کند. همچنین، توجه او به فساد اداری و لزوم محدودسازی قدرت برای جلوگیری از آن، بر ضرورت ایجاد چارچوب‌های حقوقی قوی برای شفافیت و پاسخگویی در نظام حکمرانی دلالت دارد. بنابراین، هرچند دیدگاه‌های او تفصیلی نیستند، اما می‌توانند در تدوین نظریه‌های حقوقی مربوط به حکمرانی و تحدید قدرت مورد استفاده قرار گیرند.

در پایان، دو پیشنهاد برای پژوهش‌های آینده مطرح می‌شود. نخست، از آنجا که پژوهش حاضر توصیفی است و از تحلیل مستقیم اندیشه‌های آخوندزاده اجتناب کرده، ضرورت دارد در مطالعات بعدی، تحلیل‌های جامع‌تری درباره اندیشه‌های او، به‌ویژه در حوزه تحدید قدرت و مفهوم حاکمیت ارائه شود. دوم، بررسی تطبیقی اندیشه‌های آخوندزاده و مستشارالدوله می‌تواند به درک بهتر تفاوت‌های دیدگاه این دو متفکر درباره تحدید قدرت و نقش شریعت در حکومت کمک کند. چنین پژوهشی می‌تواند ابعاد مغفول‌مانده‌ای از تاریخ تفکر حقوقی در ایران را روشن کند و به توسعه مبانی نظری حکمرانی مبتنی بر حاکمیت قانون یاری رساند.

فهرست منابع

۱. آجودانی، لطف‌الله (۱۳۸۶). *روشنفکران ایران در عصر مشروطیت*، اول، تهران: اختران.
۲. آجودانی، ماشاالله (۱۳۸۷). *مشروطه ایرانی*، نهم، تهران: اختران.
۳. آخوندزاده، میرزا فتحعلی (۱۳۵۱). *مکتوبات میرزا فتحعلی آخوندزاده*، به کوشش باقر مؤمنی، اول، تهران: زیبا.

۴. آخوندزاده، میرزا فتحعلی (۱۴۰۰). مجموعه آثار میرزا فتحعلی آخوندزاده، جلد اول، اول، استانبول: باشگاه ادبیات.
۵. آخوندزاده، میرزا فتحعلی (۱۴۰۰). مجموعه آثار میرزا فتحعلی آخوندزاده، جلد دوم، اول، استانبول: باشگاه ادبیات.
۶. آدمیت، فریدون (۱۳۴۹). اندیشه‌های میرزا فتحعلی آخوندزاده، اول، تهران: خوارزمی.
۷. امانت، عباس (۱۳۸۳). قبله عالم: ناصرالدین‌شاه قاجار و پادشاهی ایران (۱۳۱۳-۱۲۴۷)، ترجمه حسن کامشاد، اول، تهران: مهرگان.
۸. زرگری‌نژاد، غلامحسین (۱۳۹۰). رسائل مشروطیت، جلد اول، دوم، تهران: مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی.
۹. سلطانی، ناصر (۱۳۹۹). پیدایش مفهوم امر عمومی در مشروطیت، مجله مطالعات حقوقی، شماره ۱.
۱۰. طباطبایی، جواد (۱۴۰۰). تأملی درباره ایران، جلد دوم: نظریه حکومت قانون در ایران، بخش اول: مکتب تبریز و مبانی تجددخواهی، چهارم، تهران: مینوی خرد.
۱۱. طباطبایی، جواد (۱۳۹۸). تأملی درباره ایران، جلد دوم: نظریه حکومت قانون در ایران، بخش دوم: مبانی نظریه مشروطه‌خواهی، سوم، تهران: مینوی خرد.
۱۲. طباطبایی، جواد (۱۳۷۲). درآمدی فلسفی بر تاریخ اندیشه سیاسی در ایران، اول، تهران: کویر.
۱۳. فیرحی، داوود (۱۳۹۹). مفهوم قانون در ایران معاصر (تحولات پیشامشروطه)، دوم، تهران: نی.
۱۴. قاضی شریعت‌پناهی، ابوالفضل (۱۳۹۸). حقوق اساسی و نهادهای سیاسی، پانزدهم، تهران: میزان.
۱۵. مرادخانی، فردین (۱۳۹۸). مقدمات مشروطه‌خواهی (آشنایی ایرانیان با مفاهیم حقوقی در عصر قاجار)، اول، تهران: شرکت سهامی انتشار.

۱۶. مرادخانی، فردین (۱۳۹۶). خوانش حقوقی از انقلاب مشروطه ایران، اول، تهران: میزان.

۱۷. مرادخانی، فردین (۱۴۰۲). میرزا فتحعلی آخوندزاده و مفهوم قانون، مطالعات تاریخ فرهنگی؛ پژوهشنامه انجمن ایرانی تاریخ، شماره ۵۵.

۱۸. میرموسوی، سیدعلی (۱۳۹۱). اسلام، سنت، دولت مدرن: نوسازی دولت و تحول در اندیشه سیاسی معاصر شیعه، دوم، تهران: نی.